

نقش تاریخ در تفسیر طبری

دکتر مهدی تدین*

چکیده

محمد بن جریر طبری، مورخ و مفسر بزرگ ایرانی در قرن سوم هجری قمری است. طبری در نگارش آثار خود شیوه و روش خاصی را دنبال می‌کند؛ از جمله آنکه همچون بیشتر مورخان و مفسران، در اخبار مربوط به انبیا و اقوام پیشین و بویژه آنچه در قرآن ذکر از آن رفته است، به روایات منقول از یهود و نصاری؛ «اسرائیلیات» استناد می‌کند که گاه به ایجاد نقاط ضعفی در آثار او منجر شده است. از سوی دیگر، طبری برای نخستین بار در تاریخ اسلام و در فضایی که گروهی با تفسیر مخالف بودند و گروهی آن را به شرط نقل از صحابه و احادیث نبوی جایز می‌دانستند، تفسیر کاملی از قرآن فراهم آورد که بر روایات مبتنی بود. اما ترجمه‌هایی که از آثار طبری صورت گرفته، با متن اصلی این آثار تفاوت بسیار دارد که البته ارزش ادبی و فواید لغوی و هنری این آثار قابل انکار نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد و عضو قطب عرفان دانشگاه اصفهان

واژه‌های کلیدی

محمدبن جریر طبری، تاریخ، تفسیر، روش، ترجمه.

درست ۱۱۷۶ سال پیش، در سال ۲۲۴ هجری قمری در شهر آمل کودکی چشم به جهان گشود که در تقدیر الهی چنان مقرر شده بود که او نخستین مورخ بزرگ و مفسر قرآن در سرتاسر تاریخ اسلام گردد.

تقریباً قدیمترین مأخذی که در آن اطلاعات نسبتاً کاملی درباره طبری می توان یافت **الفهرست** ابن الندیم است که ۶۷ سال پس از در گذشت طبری، در سال ۳۷۷ هـ ق کتاب خود را نوشته است و در آن، ضمن بیان شرح احوال مختصری از طبری، فهرستی از تألیفات و نام بسیاری از شاگردان و پیروان معروف مذهب فقهی او را نیز نگاشته است (ابن الندیم، ۱۳۴۶: ۴۲۴-۴۲۷).

ابن الندیم می نویسد: بسیاری از آثار او را به خط خودش دیده است و درباره کتاب **تاریخ** او می نویسد که چند گونه منتخب و مختصر از آن کتاب توسط نویسندگان، پس از طبری تهیه شده است. وی سپس نام چند تن از نویسندگان آن منتخبات را که بیشتر، اسانید روایات را حذف کرده اند، با ذکر مختصری از احوال بعضی از شاگردان او در فهرست خود آورده است.

طبری در جوانی شهر آمل را ترک گفته و برای تکمیل دانش پس از توقفهای کوتاه در ری و بعضی شهرهای دیگر، به بغداد، مرکز دانشمندان و کتابخانه های بزرگ و دارالخلافه آن روزگار سفر کرده و در آنجا تا آخر عمر اقامت نموده است و در آخرین ساعات روز شنبه ۲۶ شوال سال ۳۱۰ ق، پس از هشتاد و چهار سال زندگی پر تلاش و در عین حال افتخارآمیز جهان را بدرود گفته است (ابن خلکان، بی تا: ۱۹۱-۱۹۲).

درباره شخصیت علمی و ویژگیهای اخلاقی و معنوی طبری سخن بسیار گفته اند، اما مورخ بزرگ، ابوالحسن علی بن علی بن الحسین بن علی المسعودی، مؤلف **مروج الذهب** که آن را در سال ۳۳۶ به پایان رسانده است، در مقدمه همین کتاب، پس

از بر شمردن بیش از هفتاد کتاب تاریخ و سیر و نام نویسندگان آنها، از طبری به عین عبارت چنین یاد می‌کند: «و اما تاریخ ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، الراهی علی المؤلفات و الزائد علی الکتب، فقد جمع انواع الاخبار و هوی فنون الآثار و اشتمل علی ضروب العلم و هو کتاب تکثر فائده و تنفع عائده و کیف لا یکون کذلک و مؤلفه فقیه عصره و ناسک دهره و الیه انتهت علوم فقهاء الاعصار و حمله السیر و الآثار» (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۰-۲۱).

او در این بیان کوتاه عمده ترین ویژگیهای شخصیت طبری را گوشزد کرده است و پس از نام طبری و کتاب تاریخ او، نام دهها تن از مورخان و نویسندگان سیر و اخبار را با ذکر مختصری از ویژگیهای هر یک آورده است (همان، همان).

ابن اثیر در تاریخ کامل درباره چگونگی درگذشت طبری می‌نویسد: «چون وی چشم از جهان فروبست، عوام الناس مانع از تشییع و دفن او در هنگام روز شدند و می‌گفتند که او رافضی یا ملحد است و این اعمال تعصب آمیز از ناحیه پیروان احمد بن حنبل و به تحریک آنها صورت می‌گرفت. علت این دشمنی هم این بود که طبری کتابی در موضوع و به نام اختلاف الفقهاء نوشته و در آن از فقهای بزرگ و ائمه مذاهب فقهی و آراء ایشان نام برده و از احمد بن حنبل ذکری نکرده است و چون علت را از او جويا شده اند، گفته است: احمد بن حنبل فقیه نبود، محدث بود. این سخن بر شاگردان و پیروان او گران آمد و به آزار و دشمنی با او برخاستند، و چون در آن زمان عده حنابله در بغداد زیاد بود، هر چه خواستند درباره طبری گفتند و کردند» (ابن اثیر، بی تا، ج ۱۳: ۱۷۵).

این سخت گیری حنابله نسبت به طبری را خبر دیگری نیز تأیید می‌کند: ابن اثیر گوید: ابوالحسین علی بن محمد رازی گفته است: هنگامی که به خدمت امام ابوبکر بن خزیمه رسیدم، اول چیزی که از من سؤال کرد، این بود که: چیزی از محمد بن جریر نوشته ای؟ گفتم نه. گفت چرا؟ گفتم ملاقات او مشکل است. حنابله مانع رفت و آمد

به نزدیک او می شوند. گفت: بسیار بد کردی، کاش از هیچ کس چیزی نمی نوشتی و از ابوجعفر می نوشتی (همان: ۱۷۶).

ابن اثیر از قول ابومحمد عبدالله بن احمد فرغانی گوید: طبری به راستی مصداق لا یخافون لومه لائم بود و در راه علم و دفاع از حق هیچ گاه برای خاطر دیگران از جاده مستقیم عدول نکرد، نه از کسی باک داشت، نه به کسی طمع و همه سختی ها را در این راه از حاسدان و مدعیان نادان تحمل کرد و از جاهلان که بگذریم، همه اهل دین و تقوا به مراتب فضل، زهد، تقوا و قناعت او معترفند. وی در همه عمر با درآمدی اندک از قطعه زمینی در طبرستان که از پدر به ارث داشت، زندگی کرد، و به صاحبان زر و زور تقرب نمود (همان، همان).

طبری در ابتدا پیرو مذهب شافعی بوده، لیکن پس از اجتهاد و تکمیل فقاہت از مذاهب فقهی متداول زمان روی برتافته، خود مذهب فقهی مستقلی را بنیاد گذاشته که در کنار مذاهب حنفی و شافعی و غیره، به مذهب «جریری» معروف شده است و پیروان او را «جریری» گفته‌اند.

در کتب تراجم و احوال، نام بسیاری از فقها و دانشمندان ذکر شده که پیرو مذهب طبری بوده‌اند. ابن الندیم نام گروهی از ایشان را در فهرست خود آورده و از معاریف معاصران خود، معافی بن زکریای نهروانی را از پیروان مذهب طبری شمرده است و او را مردی دانشمند، خوش ذوق و با ذکاوت معرفی کرده و شماری از تألیفات او را نام برده و نوشته است: او خود به من گفت که بیش از پنجاه کتاب و رساله دارد، و من تعداد زیادی از آثار او را به خط او در اختیار دارم (ابن الندیم، ۱۳۴۶: ۴۲۹).

با آنکه در مذهب طبری - چنانکه گفته شد - نکته مبهمی وجود ندارد، با این وصف، برخی از صاحب نظران به استناد شواهدی، معتقد باطنی او را تشیع دانسته‌اند؛ از جمله اینکه در زمان حیاتش او را به رفض متهم کرده و چنانکه قبلاً ذکر شد، به همین علت از دفن جسد او ممانعت کرده‌اند.

دوم اینکه نویسنده **معجم البلدان** یاقوت حموی در کتاب **ارشاد الاریب** خود شعری

حاکمی از تشیع طبری از قول ابوبکر خوارزمی نقل کرده و پس از آن شاعر را دروغ زن خوانده است و آن شعر این است:

بأمل مولدی و بنوجریرفاخوانی و یحکی المرء خاله

فها انا رافضی عن تراث و غیری رافضی عن کلاله

(خوانساری، ۱۳۹۳، ج ۷: ۲۹۳)

ابن ابوبکر خوارزمی را مورخان به اتفاق، خواهرزاده محمد بن جریر طبری دانسته‌اند و از شعرا و ادبای معروف قرن چهارم هجری است. او در این بیت مدعی شده که خود و همه خاندان طبری رافضی بوده‌اند و به حکم «المرء یشبه خاله»، او نیز مانند خال خود طبری رافضی است (ابن خلکان، بی تا، ج ۴: ۴۰۱).

صاحب **معجم البلدان** او را در این ادعا دروغگو دانسته و طبری را از نسبت رفض تبرئه کرده است، اما برای حل مشکل چنین ادعایی از جانب خوارزمی، به بررسی بیشتری نیاز است، نویسنده **روضات الجنات** مسأله را چنین حل کرده است که: در تاریخ اسلام دو تن به نام محمد بن جریر طبری بوده‌اند و هر دو مکنی به ابوجعفر؛ یکی شیعه و دیگری که صاحب تفسیر و تاریخ است، غیر شیعه و خوارزمی معروف، خواهر زاده طبری شیعه بوده است و بدین ترتیب مشکل فاصله زمانی نسبتاً زیادی که بین طبری متوفی ۳۱۰ و خوارزمی متوفی ۳۸۳ یا ۳۹۰ وجود دارد نیز برطرف می‌شود (یاقوت حموی، به نقل از **روضات الجنات**، ج ۷: ۲۹۴).

با توجه به این که در تاریخ موارد فراوان دیگری نیز بوده است که اهل بحث همین که در شناخت احوال رجال به بن بست رسیده‌اند، فوراً یک تن را دو تن کرده‌اند، شاید در وهله اول در مورد صحت فرضیه وجود دو طبری، آن هم هر دو محمد بن جریر و هر دو مکنی به ابوجعفر دچار تردید شویم، اما بر حسب اتفاق اگر در صحت موارد دیگر جای شکی باشد، در این مورد، بخصوص ادعای مرحوم خوانساری عین حقیقت است و این مسأله در اسناد کهن نیز بخوبی مضبوط است.

نخستین کتابی که در آن نام هر دو تن را با ذکر آثار به طور مشخص ذکر کرده است

همان فهرست ابن ندیم است. ابن ندیم در دو مورد از کتاب خود، از شخصی به نام ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری یاد کرده و از آثار و تألیفات او کتابهای **غریب القرآن، المقصور و الممدود، کتاب المذکر و المونث، کتاب صور الهمز، کتاب التصریف و کتاب النحو** را نام برده و او را از علمای حوزه بصره، از طبقه ابوعلی بن زرعه و از اصحاب مازنی معرفی کرده است و از قول او در وجه تسمیه علم نحو آورده است که محمد بن جریر بن رستم گوید: نحو را از آن جهت نحو نامیده اند که وقتی امیرالمؤمنین (ع) بخشی از آن علم را به ابوالأسود دؤلی تعلیم کرد، ابوالأسود از ایشان اجازه خواست چیزی بدان نحو بنویسد. پس از آن هر چه بدان نحو نوشته شد، نحو نامیدند (ابن الندیم، ۱۳۴۶: ۷۰).

گذشته از ابن ندیم، در فهرست شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی از هر دو طبری یاد شده؛ یکی با عنوان، محمد بن جریر الطبری، ابوجعفر، صاحب **التاریخ عامی المذهب** له کتاب **غدیر خم** و شرح امره بصقته... الخ. دیگری با عنوان محمد بن جریر بن رستم الطبری الاملی الکبیر، یکنی ابا جعفر، دین فاضل و لیس هو صاحب **التاریخ فانه عامی المذهب** و له کتب منها کتاب **المسترشد** (طوسی، ۱۳۵۱: ۲۸۱).

از این دو مأخذ گذشته، بهاء الدین محمد بن حسین بن اسفندیار کاتب، صاحب **تاریخ طبرستان**، معروف به ابن اسفندیار، به حکم «اهل الدار ادری بما فی الدار» در کتاب خود از دو همشهری بزرگوار چنین یاد می کند:

محمد بن جریر الطبری، مؤلف کتاب **ذیل المذیل** و کتاب **تفسیر القرآن و معانیه** و کتاب **التاریخ** و مذهب او معتقد خلائق و اتفاق علما که مثل او در هیچ طایفه نبود... الخ (ابن اسفندیار، بی تا: ۱۲۲).

با صدق وجود دو طبری به شرحی که گذشت و با توجه به آنچه از قول ابن ندیم و ابن اسفندیار ذکر شد، راه حل نویسنده **روضات** به هیچ وجه درست در نمی آید؛ زیرا اگر برای درست بودن ادعای تشیع از جانب ابوبکر خوارزمی او را خواهرزاده ابن رستم

طبری بدانیم، فاصله زمانی بین آن دو نزدیک به ۱۷۰ سال می شود که البته معقول نیست، در صورتی که مقصود وی این بود که فاصله را کمتر کند، و چنانکه ملاحظه شد، این طبری شیعه ملازم حضرت رضا (ع) و از اصحاب مازنی بوده که از علمای بزرگ لغت و نحو و روایت بصره است و در نیمه دوم می زیسته و بنا به قول مورخان در اواخر عمر بصره را ترک گفته و به خراسان رفته و به مصاحبت مأمون خلیفه عباسی پیوسته است و وفات او را ۲۰۴ هجری نوشته اند (ابن خلکان، بی تا، ج ۲: ۲۹۱)

از سخن ابن اسفندیار که ابن رستم طبری را معاصر امام رضا (ع) دانسته است نیز چنین بر می آید که او به همراه مازنی از بصره به خراسان رفته و چون مهاجرت حضرت رضا (ع) به خراسان نیز در همین ایام بوده، او توفیق مصاحبت آن حضرت را یافته است، و چون در مورد ابوبکر خوارزمی و نسبت خواهرزاده بودنش با طبری کسی تردید نکرده است، تکذیب یاقوت حموی فقط به رافضی دانستن طبری مربوط می شود، نه نسبت خویشاوندی و خواهرزادگی او با طبری.

ابن ابوبکر خوارزمی یکی از شعرای بزرگ و ادبای معروف قرن چهارم هجری و از مصاحبان صاحب بن عباد است و در اغلب کتب تاریخ و سیر شرح احوال او را ثبت کرده اند. پایه و مایه این مرد در شعر و ادب برآستی مصداق سخن خود اوست که گفت: «و یحکی المرء خاله» (خوانساری، ۱۳۹۳، ج ۷: ۲۹۴).

در اینجا ذکر این نکته نیز بی مورد نیست که حسن شهرت و معروفیت خواهرزاده طبری، ابوبکر خوارزمی باعث شده است که مورخان و نویسندگان کتب رجال و تراجم، از ذکر احوال و آثار خوارزمی، مؤلف کتاب ارزشمند **مفاتیح العلوم** غافل بمانند، و هیچ علت دیگری برای این بی لطفی در حق نویسنده ای دانشمند و کتابی پرارزش مانند **مفاتیح العلوم** جز تشابه اسمی و تداخل اخبار آن دو با یکدیگر نمی توان یافت و با آنکه اغلب محققان قدیم و جدید از کتاب یاد شده، از جهات گوناگون سود جسته اند، با این حال نه فقط در کتب قدیم، بلکه در کتابهای تاریخ ادبیات محققان معاصر نیز این مرد بزرگ را به فراموشی سپرده اند و فعلاً اطلاع ما از وی منحصر به

همان دو سه جمله ای است که در مقدمه کتاب ذی قیمت خود آورده است و از آن می توان دانست که کتاب خود را در حدود ۳۷۰ هجری نوشته و به ابوالحسین عبیدالله بن احمد بن حسین عتبی، وزیر دانشمند نوح بن منصور سامانی تقدیم کرده است و عتبی از ۳۶۵ تا ۳۷۲ که سال قتل اوست، در مقام وزارت بوده است (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱). بر این اساس، ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی، خواهرزاده طبری که سال وفات او را ۳۸۳ هـ نوشته اند و ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی، نویسنده **مفاتیح العلوم** علاوه بر اشتراک در نام محمد و نسبت خوارزمی معاصر با هم نیز بوده اند و به ظن قوی این امر باعث غفلت محققان شده است و لازم است که درباره این دانشمند بزرگ بیشتر تحقیق شود.

برای ایجاد تردید در ماهیت حقیقی مذهب طبری، صاحب **روضات الجنات** علاوه بر شعر خوارزمی و نسبت رفض از جانب حنابله، موارد دیگری را نیز گوشزد می کند که از آن جمله یکی تألیف کتابی است در باره «غدیر خم»، و طرق روایت آن، که شیخ طوسی هم از آن نام برده است؛ دوم اینکه او هیچ یک از مذاهب معمول را نپذیرفته و به اجتهاد و مذهب خاص خود عمل می کرده است؛ سوم اینکه اهل آمل و طبرستان سابقه دیرین در تشیع دارند، بویژه در عصر دیالمه آل بویه که بر مذهب شیعه بوده اند و آن را در سراسر قلمرو خلافت عباسی بویژه در طبرستان و دیلمان مذهب رسمی اعلام نموده اند و در این شرایط بعید است که طبری پیرو مذهب تشیع نبوده باشد. حقیقت این است که اگر این شواهد که مرحوم خوانساری بر شمرده است، برای اثبات این دعوی باشد که طبری از ارادتمندان خاندان رسالت و دوستداران ائمه اهل بیت بوده، کاملاً پذیرفته و درست است و طبری صد چندان است که گفته اند، لیکن اگر مقصود قرار دادن طبری در ردیف کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی با همان مذهب کلامی و فقهی خاص تشیع باشد، به هیچ وجه درست نیست و از آثار و نوشته های او نیز با اندک تأملی خصوصیات مذهبی او را می توان دریافت. علاوه بر این، شیخ

طوسی چه در فهرست - چنانکه پیش از این ذکر شد- و چه در مقدمه تفسیر تبیان او را شیعه ندانسته است.

از شواهدی که نویسنده روضات ذکر کرد، یکی سابقه دیرین تشیع مردم طبرستان و دیلمان و حکومت آل بویه در عصر مؤلف بود، که برای رفع ابهام و پیشگیری از اشتباه، تذکر این نکته لازم است که ورود سادات طالبی به طبرستان از سال ۲۵۰ هـ آغاز می‌شود که حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زید بن الحسن المجتبی، به عنوان « داعی » به طبرستان رفته است و دیگر سادات، محمد بن زید، معروف به داعی کبیر و الناصر الاطروش، معروف به ناصر کبیر و حسن بن قاسم، معروف به داعی صغیر تا سال ۳۱۵ سرگرم جنگ با حکام محلی و لشکریان خلفای بغداد و عمال ایشان بوده اند و تا سال وفات طبری؛ یعنی ۳۱۰ نامی از دیالمه در کار نبوده و فرزندان بویه دیلمی در دستگاه داعی صغیر نام آور شده اند و ظهور نام آنها در تواریخ مصادف است با سال درگذشت طبری یعنی ۳۱۰ هـ و نویسنده روضات الجنات در این مورد نیز اشتباه کرده است.

از شگفتیهای روزگار، یکی این است که قاضی نورالله شوشتری بر خلاف آنچه از وی مشهور است، از شیعه نبودن طبری سخت دفاع می‌کند و او را از علمای شافعی می‌داند. علت این امر غیر عادی از جانب او بی‌مصلحتی هم نیست، زیرا می‌گوید: بعضی از جهال غیر شیعه در مقامی که علمای شیعه از تاریخ محمد بن جریر سخنی منافی مذهب ایشان نقل کرده اند، در جواب گفته اند که محمد بن جریر شیعی است و سخن او بر ما حجت نمی‌شود و ندانسته اند که او شافعی است (صفا، ۱۳۳۸، ج ۱: ۲۰۹-۲۱۴).

اکنون به نقد آثار طبری و شیوه کار او در نوشتن تاریخ، بویژه آن بخش که با آیات قرآنی سر و کار دارد، می‌پردازیم؛ اعم از آنکه در تفسیر آمده باشد، یا در تاریخ. این مطلب بر کسی پوشیده نیست که منابع اصلی مورخان و مفسران در اخبار مربوط به انبیا(ع) و اقوام پیشین، بخصوص آنچه در قرآن کریم ذکری از آن به میان آمده است، روایات منقول از یهود و نصاری است و همان مطالبی است که در میان اهل تحقیق به

اسرائیلیات شهرت دارد. طبیعی است که بسیاری از این روایات و قصص ارزش تاریخی ندارد و بدون تحقیق و بررسی دقیق نمی توان به آنها استناد کرد.

از آنجا که مسلمانان صدر اول برای درک بسیاری از مطالب قرآن و اطلاع بیشتر از آنچه قرآن بدان اشاره کرده است، منبع و مأخذ دیگری در اختیار نداشته اند، ناگزیر به روایت متداول بین اهل تورات و انجیل تن داده اند. در عصر صحابه بیشتر این گونه روایات از قول یهودیانی نقل می شد که به اسلام گرویده بودند، مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و غیره، و در عصر تابعین که اسلام از شبه جزیره عربستان فراتر رفت و به نواحی شام و قلمرو روم شرقی و بلاد عراق و بین النهرین رسید و اهل ادیان و مذاهب مختلف این نواحی به اسلام گرویدند و یا به عنوان اهل ذمه با مسلمانان حشر و نشر یافتند، قصص و روایات و اخبار و اساطیر خود را مستقیم و غیر مستقیم با مطالب تاریخی قرآن پیوند دادند.

بسیاری از روایات را ملل تازه مسلمان برای حفظ آثار ملی خود و مشروعیت بخشیدن به معتقدات خویش بر ساختند، چنانکه ایرانیان، ابراهیم را زردشت و سلیمان را جمشید نام کردند، و به گفته ابن خلدون، مفسران و مورخان در این گونه موارد نسبت به آنچه برای اعتقادات یا منشأ احکام مضر نبود، تساهل و تسامح نشان دادند و از نقل آنها باک نداشتند.

اکنون اگر ما چنین داوری کنیم که صحابه و تابعین نباید چیزی از کسی می پرسیدند، یا بگوییم مورخان و مفسران نباید از قول اهل کتاب چیزی نقل می کردند، یا بگوییم مفسران و مورخان ادوار بعد نمی بایست از قول صحابه و تابعین چیزی درباره اخبار اقوام و انبیا سلف نقل می کردند، سخنی به گزاف گفته ایم، اما این سخن بدان معنی نیست که ما از نقد آثار مفسران و مورخانی چون طبری تن زنیم، و از کشف نقاط ضعف نوشته های ایشان چشم پوشیم.

ابن خلدون نسبت به کار مورخان و مفسران ایرادی اساسی دارد، که شاید همه ما در این مسأله با او هم عقیده باشیم. او می گوید مورخان حتی در مواردی که با اندک

تفکری می توان صحیح را از سقیم و حق را از باطل تمیز داد، سهل انگاری کرده اند (ابن خلدون، مقدمه، ج ۲: ۱۹۲).

بیشتر مورخان مشهور در مواردی که سخن از میزان اموال یا تعداد سپاهیان یا عدد نفوس اقوام و نظایر آن به میان آمده است، در اوهام غوطه ور شده و به جای بیان حقیقت، راه مبالغه پیموده اند، در صورتی که بر اساس شواهد و مدارک می توانسته اند صحت و سقم این گونه ارقام و اعداد را دریابند (احمد مصطفی المراغی، ۱۳۶۵: مقدمه کتاب).

از جمله، طبری در داستان موسی (ع) نوشته است که تعداد سپاهیان موسی قبل از ورود به ارض مقدس در تیه بنی اسرائیل ششصد هزار تن بودند (طبری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۳۳).

ابن خلدون به دنبال این مطلب دلایل و شواهد معقولی را بر می شمرد که بر اساس آن عدم صحت این رقم ثابت می شود. از جمله می گوید: چون چنین تعدادی از سپاه که حتماً باید از مردان و جوانان قادر به حمل سلاح باشند، مستلزم آن است که جمعیت آنان با زنان و کودکان و پیران چندین برابر این رقم باشد، در حالی که بنی اسرائیل در اوج قدرت ایشان در عصر سلیمان - علیه السلام - هم در حدی نبود که بتواند سپاهی با ششصد هزار مرد جنگی تشکیل دهد و می دانیم که در آن زمان امپراتوری ملوک فرس بمراتب از سرزمین فلسطین و شام وسیعتر بود و قلمرو بنی اسرائیل در حکم ایالتی از فارس به شمار می آمد، به طوری که بخت نصر بدان حمله کرد و بیت المقدس را ویران ساخت و قوم بنی اسرائیل را تار و مار ساخت، و عدد سپاهیان کسری در هنگام حمله مسلمانان، بر اساس روایات حاضران در جنگ، از ۱۲۰ هزار تن تجاوز نکرد و بر حسب قول بعضی، از ۶۰ هزار تن بیشتر نبود، و اگر بنی اسرائیل ۶۰۰ هزار مرد جنگی داشتند، می بایست قلمرو حکومت ایشان چند برابر مملکت فارس باشد، حال آنکه هیچ مدرکی نشان نمی دهد که مرز قلمرو بنی اسرائیل از فلسطین و اطراف آن فراتر رفته باشد (مهدی، ۱۳۷۳: ۱۹۲-۱۹۴).

حال اگر مطالب دیگری را که به دنبال این مطلب در تاریخ طبری آمده است و ابن خلدون متعرض آن نشده، به رقم افسانه ای سپاه موسی اضافه کنیم، سخن ابن خلدون

را در مورد سهل انگاری و مبالغه مورخان آسانتر تصدیق خواهیم کرد.

در تفسیر و تاریخ طبری، موسی با همین سپاه ششصد هزار نفری به ارض مقدس نزدیک می شود، و مطابق با آیات بینات قرآن، موسی قوم خود را به ورود به سرزمین مقدس فرمان می دهد و بنی اسرائیل در جواب می گویند: در آنجا قومی جبار هست و تو با خدای خود برو و با ایشان نبرد کن و ما همین جا می نشینیم؛ هر گاه آنها را مغلوب ساختید، ما داخل می شویم و بر خلاف آنچه در قرآن آمده است، موسی به حرف ایشان تن می دهد و یک تنه به جنگ جباران می رود و در وهله اول با شخصی مواجه می شود که در طوفان نوح آب تا ناف او را بیشتر نگرفته بوده است. سپس وی کوه بزرگی را از جای برداشته، بر سر می گیرد و به سوی موسی می آید. موسی با چهل گز قد و چهل گز جستن به بالا با چوب دستی به طول چهل گز ضربه ای به قوزک پای او می زند، و البته این ضربه موسی وقتی اثر می کند که قبلاً مرغی با منقار، آن کوه را سوراخ کرده و حلقه وار بر گردن عوج بن عنق انداخته است، و ده ها افسانه نظیر آن که خواننده و شنیده اید (طبری، ۱۳۷۴: ۲۸۲).

درباره اصل این داستانها و ماهیت اساطیری آنها جای بحث نیست، چون همه می دانند و از کم و کیف آن اطلاع دارند. بحث بر سر این است که بدانیم تحت چه شرایطی طبری این گونه روایات را به عنوان تفسیر در کتابهای تفسیر و تاریخ خود نقل می کند و بر ساده اندیشان نیز روشن شود که این مطالب در قرآن نیست و اینکه چه عاملی باعث شده است که مرد بزرگی همانند طبری این گونه روایات را که خود نیز به صحت آن اعتقاد ندارد، نقل کند. در مقدمه تاریخ او آمده است: خواننده این کتاب بداند که استناد ما در آنچه نقل می کنیم، به روایات است که از دیگران بتوالی به ما رسیده است و من از اقوال دیگران روایت می کنم و سند روایت را به صاحبانش می رسانم و در آن استنباط عقلی نمی کنم. اگر خوانندگان این کتاب به برخی از داستانها و قصه ها برخوردند که عقل وجود آنها را انکار کند، نباید بر من خرده بگیرند، زیرا آنها را چنانکه شنیده ام، در این کتاب آورده ام (طبری، ۱۳۳۹، ج ۱: ۹۰-۹۴).

اما سؤال ما این است که طبری بر اساس چه نوع اعتقادی در تفسیر قرآن و تاریخ انبیاء به صرف نقل اکتفا کرده و عقل و استنباط را کنار گذاشته است؟

طبری در مقدمه تفسیر خود در متن عربی در این باره به تفصیل سخن گفته است. او نظریهٔ عدّهٔ زیادی از صحابه و تابعین را نقل کرده است که اصولاً با هر گونه اظهارنظری درباره معانی آیات کلام الله مخالف بوده اند و تعداد فراوانی روایت نقل کرده است حاکی از اینکه از فلان کس پرسیدند معنی فلان آیه چیست؟ در پاسخ گفت: من درباره قرآن چیزی نمی گویم. ذهب الذین کانوا یعلمون فیم انزل القرآن، اتق الله.

پس از آن با استدلال و استناد به آیات و احادیث نظریهٔ آنان را ابطال می کند و شواهدی ارائه می دهد تا ثابت کند صحابه (رض) قرآن را تفسیر می کرده و با یکدیگر درباره معانی آیات گفتگو می نموده اند و در بعضی موارد با یکدیگر اختلاف نظر داشته اند، و به رد اقوال کسانی می پردازد که در بحث از تفسیر گفته اند: ذهب الذین کانوا یعلمون فیم انزل القرآن، اتق الله. و ثابت می کند که تفسیر قرآن در کل امری جایز است و خلاف شرع نیست و عدّه ای از صحابه مانند علی (ع) و ابن عباس (رض) و دیگران مفسر قرآن بوده اند و البته مخالفان نیز به این زودی از میدان به در نمی روند و به این ایرادها پاسخ می دهند.

- جواب ایشان این است که صحابه هر چه می گفتند، از پیغمبر شنیده بودند و اگر در مورد آیه ای نیاز به تفسیر داشتند، از پیغمبر سؤال می کردند و از پیش خود چیزی نمی گفتند.

پیغامبر فرموده است:

من قال فی القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار.

و در جای دیگر فرمود: من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ.

طبری این حدیث را از طرق مختلف روایت می کند و می کوشد تا ثابت کند که منظور این نیست که معانی قرآن را فقط از طریق نقل بررسی کنید، بلکه منظور این است که قرآن را به دلخواه خود تفسیر نکنید (طبری، ۱۳۷۴: ۵).

طبری سرانجام در چنین فضایی که گروهی با تفسیر مخالفند و گروهی آن را به شرط نقل از صحابه و احادیث نبوی جایز می‌دانند و بیش از آن را از مقوله تفسیر به رأی به شمار می‌آورند، می‌خواهد برای نخستین بار تفسیر کاملی از قرآن فراهم آورد. بنابراین، بهترین راهی که برای بیرون آمدن از بن بست انتخاب می‌کند، آن است که همه روایات و احادیث و اقوال و اخباری را که به سند صحیح - البته به حسب ظاهر - به دست او رسیده است، درباره هر آیه ای نقل کند و سرانجام یا از میان آنها یکی را انتخاب نماید، یا از تلفیق آنچه از روایات قابل جمع است، معنی و مقصود را استخراج نماید. و بر این اساس برای نخستین بار در تاریخ اسلام تفسیر کاملی مبتنی بر روایات از همه آیات قرآن تألیف می‌کند.

طبری در متن تفسیر هیچ گاه نظر خود را با روایت در هم نمی‌آمیزد و صحت و سقم روایات را به عهده نمی‌گیرد، بلکه کلیه روایات را به صورت مواد خام یکی پس از دیگری با سلسله اسناد نقل می‌کند و لغات و مقررات هر آیه را به کمک شواهد توضیح می‌دهد. پس از آن، آنچه را خود درست می‌داند، با احتیاط تمام در چند جمله اظهار می‌دارد.

در مقام مقایسه، تفسیر طبری نسبت به تفاسیری که پیش از او نوشته شده و حتی نسبت به بسیاری از تفاسیر که پس از وی تألیف شده است، جامعترین تفسیر است. و درباره روایات واضح البطلان و نقل آن در تفسیر و تاریخ نظریه طبری این است که همچنانکه مشکلات لغوی و بیانی و نحوی قرآن را با ابیات و امثال اعراب بدوی می‌توان حل کرد، بسیاری از اشارات و نکات تاریخی را نیز می‌توان به کمک همین روایات و قصص و افسانه‌های عامیانه روشن ساخت. چنین نیست که او عین روایات را به عنوان تفسیر قرآن تلقی کند.

شیوه کار و نظریه طبری در مورد تفسیر چنین است، اما این شیوه را در کتاب تاریخ به طور کامل رعایت نکرده، یا حداقل می‌توان گفت در تاریخ - چنانکه باید - روایت

را از درایت جدا نساخته است و بدین سبب، روایات مجعول و دور از حقیقت، از ارزش کار بی نظیر او کاسته است.

شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان خود، به افراط طبری در نقل روایات اشاره کرده و آن را نقیصه کار او دانسته است و این در حقیقت به شیوه روایت وی مربوط می‌شود که در میان علمای عامه متداول است. البته، از نظر شیخ طوسی، طبری و امثال او که به اصطلاح وی از «اصحابنا» نیستند و از عامه امت اسلام اند، به علت اعتماد به امثال معاویه و عمرو عاص و کعب الاحبار و دیگران و عدم ارتباط با اهل بیت نبوت و اصحاب ایشان، به این بیراهه ها افتاده اند و این مطلبی است فوق مسائلی که به عنوان نقیصه در تفاسیر گوشزد می‌کند و این مربوط به اصل مسأله مذهب، و شعار «بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» است.

او می‌نویسد: آنچه مرا به نوشتن این تفسیر واداشت، این بود که از اصحابنا کسی تاکنون تفسیر جامعی که همه قرآن و فنون مختلف آن را شامل باشد، ننوشته است. از علمای امت به طور عامه نیز برخی صرفاً به ذکر منقولات اکتفا کرده اند و برخی به ذکر غرائب و نوادر پرداخته اند. طبری در نقل روایات افراط کرده است. برخی صرفاً به ذکر معانی آیات اقتصار کرده اند. کسانی مانند زجاج و فراء از نحویون سعی خود را صرف اعراب و تصریف و نکات نحوی کرده اند. بعضی مانند مفضل بن سلمه در لغت و اشتقاق داد سخن داده اند. بعضی چون ابوعلی جبائی و متکلمان دیگر همت خود را صرف مسائل کلامی قرآن کرده اند. برخی نیز مانند بلخی علوم قرآنی نظیر فقه و اختلاف فقها و امثال آن را در تفسیر قرآن مطرح کرده اند. و بهترین اسلوب، نسبتاً همان است که محمد بن بحر ابومسلم اصفهانی و علی بن عیسی الرمانی پیش گرفته‌اند؛ هر چند که ایشان نیز به نقل بسیاری از مطالب پرداخته اند که در تفسیر نیازی به ذکر آنها نیست (طوسی، ۱۳۵۱، ج ۱: ۱).

یک نمونه از ذکر روایات زائد که طبری بدون بررسی نقل کرده و نظایر آن در تفسیر او بسیار است و از آن می‌توان به ماهیت بسیاری از روایات پی برد، اینکه در تفسیر آیه

« و من اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعی فی خرابها » نزدیک به بیست روایت نقل می کند که مضمون همه آنها این است که آن گروه که در تخریب مسجد کوشیده و مؤمنان را از عبادت خدا منع کرده اند، نصاری زمان بخت نصر بوده اند که او را در تخریب بیت المقدس یاری کردند و مؤمنان یهود را از عبادت محروم ساختند. مهمتر اینکه این قول را بر دیگر اقوال در تفسیر آیه ترجیح می دهد، بدون اینکه توجه کند نصاری و عیسی - علیه السلام - حدود ۶۰۰ سال بعد از بخت نصر به جهان آمده‌اند، و این مطلب وضع بسیاری از راویان مورد استناد طبری را بخوبی روشن می کند (طبری، بی تا: مقدمه).

اما موضوع ترجمه های فارسی از تفسیر طبری و تاریخ او: به طور کلی آنچه تاکنون به نام ترجمه تفسیر طبری و ترجمه تاریخ طبری به زبان فارسی منتشر شده است، با متن اصلی تفسیر و تاریخ طبری فرق فاحش دارد.

در مورد ترجمه تاریخ طبری توسط بلعمی و آنچه بدین نام و عنوان به زبان فارسی نوشته شده است، اغلب محققان متأخر به بعضی از اختلافات موجود بین ترجمه و متن اشاراتی کرده اند. از جمله گفته اند که بلعمی در بسیاری موارد، مطالبی را حذف یا اضافه کرده است.

محققانی که به چاپ و نشر این گونه ترجمه ها پرداخته اند نیز در جای جای کتاب این گونه تفاوتها را گوشزد نموده اند و در بیشتر موارد، اختلافات موجود را کار ناسخان بعد از بلعمی دانسته اند (شیخ طوسی، ۱۳۵۱: مقدمه).

با بررسی دقیق آنچه تاکنون به نام ترجمه تاریخ طبری یا تاریخ بلعمی به دست آمده، معلوم می شود که تفاوت بین متن و ترجمه به حدی است که نمی توان نام کتاب را ترجمه تاریخ طبری دانست، لذا آن را تاریخ بلعمی نامیده اند. در این مطلب جای تأمل است و بررسی دقیقتری را می طلبد.

مسأله این است که نمی توان این تفاوت فاحش را کار بلعمی دانست و از طرفی، وضع نسخه های موجود چنان است که نمی توان اختلافات نسخه ها را با متن عربی به

گردن ناسخان انداخت. پس معمای این تفاوت‌های موجود بین ترجمه بلعمی و متن طبری را چگونه می‌توان گشود؟

اینکه گفتیم کار بلعمی نمی‌توان دانست، بدان جهت است که بلعمی در اول کتاب گوید: ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد بن البلعمی که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان، هرچه نیکوتر چنانکه اندر وی نقصانی نباشد (صفا، ۱۳۴۸، ج ۱: ۸۸).

از طرفی، در مواردی از کتاب به نکاتی بر می‌خوریم که به نظر بلعمی نادرست و غیر منطقی بوده است، اما بلعمی به خود اجازه حذف آن را نداده، چون ایجاد کم و کاست در مطلب متن، موجب نقض تعهد و باعث نقصان است و او متعهد است که طبق فرمان پادشاه آن را چنان ترجمه کند که اندر وی نقصانی نباشد.

بلعمی، از جمله در مبحث مربوط به چگونگی وفات موسی (ع) سه روایت افسانه مانند را ترجمه کرده، که یکی از دیگری نامعقول تر است و در آخر با لحنی حاکی از خشم گوید: و این هر سه حدیث خرافات است و نه از در آنست که اندرین کتاب روایت کنند و خداوندان عقل این حدیث‌ها نپذیرند (بلعمی، ۱۳۷۳: ۲).

در هر موردی از کتاب که بلعمی خواسته است برای مزید فایده مطلبی از خود بنویسد خود آغاز و انجام آن را مشخص کرده است و اگر مطلبی را خلاف واقع دانسته، پس از ترجمه آن، جمله‌ای اظهار داشته است. از جمله در اول کتاب گوید: «و ما خواستیم که تاریخ روزگار عالم آنچه هر کسی گفته است از اهل نجوم و غیره یاد کنیم اندرین کتاب... و این در کتاب پسر جریر نیافتیم. و باز نمودیم تا هر که اندر وی نگرد زود اندر یابد» (همان).

بلعمی این فصل را در ضمن مقدمه خود بر کتاب گنجانده و پیش از آغاز ترجمه متن طبری آن را درج کرده است و پس از اتمام این مقدمه گوید: «و اما آن که محمد بن جریر گوید ما از پس این یاد کنیم انشاءالله تعالی». و باز هم برای محکم کاری و

پیشگیری از آمیختن آن با متن گوید: «دیگر از قول محمد جریر که مصنف کتاب است». و ترجمه را آغاز می کند.

اما از همان فصل اول کتاب حذف و اضافه ها و تفاوت مطالب ترجمه و متن آغاز می شود و تا پایان ادامه می یابد. اکنون با این تعهدی که بلعمی نشان می دهد و امانتی که از او انتظار می رود و از همه مهمتر، التزام «عدم نقصان» او در برابر پادشاه چگونه می توان این حذف و اضافات و تحریفات را کار بلعمی دانست، پس کار کیست؟ اگر به نکاتی که ابن الندیم درباره طبری و آثار او، بویژه تاریخ گفته است و قبلاً در جای خود بدان اشاره شد، یک بار دیگر توجه کنیم، جواب این مسأله را خواهیم یافت. ابن الندیم گوید من تاکنون چندین صورت از کتاب تاریخ طبری دیده ام که از روی آن ساخته اند و نیز برخی منتخبات و مختصرات او در بغداد است و این صورتهای گوناگون تاریخ طبری همه به عربی و در آن دیار فراهم آمده است (ابن الندیم، ۱۳۴۶: ۴۵۰).

بنابراین، چون تفاوت متن و ترجمه بیش از حد است و بلعمی نیز مرد بی شخصیت و نامتعهدی نبوده است و مطالبی در کتاب یافت می شود که به ناسخان نیز نمی توان نسبت داد، چون در همه نسخ وجود دارد، پس روشن می شود که ترجمه تاریخ طبری از روی یکی از صورتهای تحریف یافته آن کتاب توسط بلعمی فراهم آمده است، و آنچه از بغداد به خراسان رسیده، یکی از همان نسخه های دستکاری شده بوده است. در مورد تفسیر نیز وضع بر همین منوال، بلکه بمراتب بدتر است، اما با همه اینها نباید ارزش ادبی و فواید لغوی و هنری این آثار را از نظر دور داشت، چه حتی صورتهای محرف کتاب هم حاوی بسیاری از مایه های ادبی و شعری است، بویژه در ادبیات تمثیلی فارسی منبع اصلی و اساسی، همین متون است که از برکت وجود امثال طبری برای ما، به یادگار مانده است.

نتیجه گیری

محمد بن جریر طبری در نگارش تاریخ و تفسیر، همچون دیگر مورخان و مفسران ناچار به روایات منقول از یهود و نصاری؛ «اسرائیلیات» استناد کرده است، که این امر

گاهی موجب ایجاد نقص و سهل انگاری‌هایی در کار او شده است. علت این امر را طبری خود عدم استنباط عقلی در ذکر اقوال و روایات گفته است. از سوی دیگر، طبری به عنوان اولین مفسر روش خود را در تفسیر مبتنی بر روایات قرار داده است. هر چند این روایات از نظر صحت و سقم در یک پایه نیست، اما در ایضاح بسیاری از اشارات و نکات تاریخی مفید است. همچنین ترجمه‌هایی که از آثار طبری به زبان فارسی با عنوان **تاریخ بلعمی و ترجمه تفسیر طبری** صورت گرفته، هر چند از نظر محتوا با متن اصلی آثار تفاوت فاحش دارد، اما از نظر ارزشهای ادبی و فواید لغوی و هنری، گنجینه‌ای مهم در ادب فارسی به شمار می‌رود.

منابع

- ۱- ابن الاثیر، نمرالدین. (بی تا). **کامل**، ترجمه عباس خلیلی، به اهتمام سادات ناصری به تصحیح مهیار خلیلی، تهران: نشر علمی.
- ۲- ابن‌النذیم، محمدبن اسحاق. (۱۳۴۶). **الفهرست**، ترجمه رضا تجدد، تهران: ابن‌سینا، چاپ دوم.
- ۳- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۶۶). **مقدمه ابن‌خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- ابن‌خلکان، شمس‌الدین احمدبن محمود. (۱۳۶۴). **وفیات الاعیان**، بیروت.
- ۵- ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی. (۱۳۵۱). **التبیین**، دانشگاه مشهد، افسر.
- ۶- احمد مصطفی المراغی. (۱۳۶۵). **تفسیر المراغی**، قاهره.
- ۷- بلعمی، محمدبن علی. (۱۳۷۳). **تاریخ بلعمی**، تصحیح محمد روشن، تهران: نشر البرز.
- ۸- حموی، شهاب‌الدین یاقوت، ۱۹۹۱، **ارشاد الاریب الی معرفه الادیب**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۹- خوارزمی، محمدبن احمد. (۱۳۴۷). **مفاتیح‌العلوم**، ترجمه حسین فریرجم، بنیاد فرهنگ.

- ۱۰- خوانساری، محمدباقر. (۱۳۹۳). *روضات الجنات*، قم.
- ۱۱- شوشتری، قاضی نوراله. (۱۳۵۴). *مجالس المؤمنین*، تهران: انتشارات اسلامیة.
- ۱۲- صفا، ذبیح‌اله. (۱۳۳۸). *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: ج ۱.
- ۱۳- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۴). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ترجمه جمعی از علمای ماوراءالنهر، به کوشش حبیب یغمایی، تهران.
- ۱۴- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۷۰). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۱۵- مهدی، محسن. (۱۳۷۳). *فلسفه تاریخ ابن خلدون*، ترجمه مجید مسعودی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

